

تالستوی و قصه موسی و شبان*

سمیرا رکنی‌زاده**

سیده مریم روضاتیان***

سید علی اصغر میرباقری فرد****

چکیده

لف نیکالایویچ تالستوی، نویسنده حکیم و عارف روسی، علاوه بر خلق آثاری ارزنده و عالم‌گیر، مجموعه‌هایی گران‌بها از گفتارها و آموزه‌های سرآمدان ادب و حکمت در شرق و غرب عالم از کهن‌ترین روزگار تا روزگار خویش فراهم آورد. قصه موسی و شبان مولانا یکی از شاهکارهای ادب عارفانه است که تالستوی بدون اینکه سراینده این منظومه را بشناسد، تحت عنوان حکایتی عربی آن را در گزیده‌های خویش وارد کرد و از آنجا که این قصه را نقد حال خویش یافت، بدان دل بست و علاوه بر مجموعه آثار، در محافل و مراسلاتش آن را مکرر نقل کرد و از آن بهره‌ها جست. در این گفتار بر اساس روش کتابخانه‌ای و اسنادی، قصه موسی و شبان مولانا در آثار مختلف تالستوی - آثاری که به فارسی در نیامده و به همین سبب ناشناخته مانده‌اند - و مراسلات و مجالساتی که آن را ذکر کرده است، شناسایی و معرفی و بررسی شده‌اند؛ همچنین سبب دل‌بستگی او بدین قصه و چگونگی آشنایی‌اش با آن و اینکه از چه رو به‌عنوان قصه‌ای عربی راه به آثار او پیدا کرده است، شرح داده شد و مشخص گشت که تالستوی با این قصه در کتاب نویسنده‌ای حقوق‌دان با نام کانستانتین پتروویچ پابدانوتسف مواجه شده است. پابدانوتسف در اثر خویش ضمن ارائه ترجمه روسی قصه موسی و شبان از سراینده این قصه با نام جلال‌الدین، معلم بلندآوازه، یاد می‌کند که حکایتی از او در منظومه‌ای به زبان عربی دیده می‌شود. در اثنای تحقیق درباره مأخذ تالستوی در نقل قصه موسی و شبان اطلاعاتی تازه و نو به دست آمد؛ از جمله آن‌ها پیدا شدن قصه‌ای است در ادبیات داستانی روسی که هم از جهت ساختاری و هم از جهت محتوایی، بسیار به قصه موسی و شبان مولانا نزدیک است. این اطلاعات نیز به‌عنوان دستاوردهای دیگر این پژوهش در اثنای این گفتار ارائه شد.

کلیدواژه‌ها: مولوی، تالستوی، قصه موسی و شبان، قصه شیر برای خدا.

* این مقاله از رساله دکتری با عنوان مطالعه تطبیقی بینش عرفانی تالستوی و مولوی استخراج شده است.

** دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران/
samira_roknizadeh@yahoo.com

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده
مستول / rozatian@yahoo.com

**** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران/
a.mirbagherifard@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۶

۱. مقدمه

قصه موسی و شبان مولانا از شاهکارهای ادبیات عرفانی است که به سبب ساختار جذاب و معارف بلند و نکته‌های ژرفش از دیرباز، نظر بسیاری از اهالی حکمت و ادب را به خود جلب کرده تا درباره آن مقاله‌ها نوشتند و سخن‌ها گفتند. لف نیکلایویچ تالستوی از جمله بزرگانی است که با قصه موسی و شبان مولانا آشنا شد و بدین سبب که در ایام حیات خویش در موقعیتی چون موقعیت شبان قصه مولانا قرار گرفت، خود را چون شبان این قصه یافت و از آن پس در نامه‌ها و آثارش و در محافل و مجالساتش این قصه را نقل می‌کرد و از آن بهره‌ها می‌برد. با اینکه قصه موسی و شبان مولانا در ادبیات داستانی روسی نظیری دارد که از شبیه‌ترین قصه‌ها به حکایت موسی و شبان است، آنچه هنوز ذکری از آن در جستارهای محققانی که در جست‌وجوی منشأ این داستان بوده و سعی داشته‌اند نظایری برای آن بیابند، نیامده است؛ اما حکایتی که بر زبان تالستوی در گفت‌وگوی او با همنشینانش جاری می‌شود و آنچه از قلم او در آثارش می‌تراود، برگردان روسی عبارات مولانا جلال‌الدین بلخی است.

۱-۱. پرسش‌های تحقیق

اما از کجا می‌توان چنین اظهار داشت که تالستوی با مثنوی مولانا آشنایی نداشته است؟ و چگونه او با اینکه با مثنوی مولانا آشنایی نداشته، به قصه موسی و شبان دست پیدا کرده است؟ و از چه رو تالستوی با اینکه عین عبارات مولانا به زبان روسی از قلم او تراویده، آن را حکایتی عربی دانسته است؟

چگونگی دست یافتن به پاسخ این سؤال و سبب دل‌بستگی به این قصه و تأثر شدید تالستوی از منظومه موسی و شبان مولانا و بهره‌هایی که از آن می‌برد، همچنین گزارشی از شبیه‌ترین قصه به قصه موسی و شبان که تاکنون ذکری از آن در جستارهای محققان فارسی زبان درباره پیشینه و نظایر این قصه نیامده است، مطالب عمده این مقاله‌اند.

۲-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

این تحقیق ضمن پرداختن به موضوع اصلی خود که نحوه مواجهه و سبب دل‌بستگی تالستوی به قصه موسی و شبان و چگونگی دستیابی او به آن است، از آن‌رو که این قصه را نقد حال خویش یافته بود و بهره‌هایی است که از آن در یکی از مهم‌ترین واقعه‌هایش که تکفیر شدن او از سوی کلیساست می‌برد، حاوی نکات و اطلاعاتی تازه و بکر است که برای محققان و دل‌بستگان به شخصیت و اندیشه تالستوی درخور توجه و استفاده است و روزنی تازه برای محققان برمی‌گشاید. همچنین برای پژوهشگرانی که همواره بازتاب ادب فارسی به‌خصوص ادبیات عرفانی و شیوه راه یافتن آن را به سرزمین‌های دیگر و نحوه مواجهه بزرگان فرهنگ و ادب آن سرزمین‌ها را با آثار ادبیات فارسی و عرفانی مطمح نظر و موضوع تحقیق خویش قرار داده‌اند، جالب توجه و مفید فایده است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

صرف‌نظر از شارحان مثنوی که هریک شرحی بر منظومه موسی و شبان نگاشته‌اند، محققانی به‌طور اختصاصی و مجزا این قصه را موضوع تحقیق خویش قرار داده و از جنبه‌ها و زوایای گوناگون آن را بررسی کرده‌اند. بعضی به تحلیل محتوای آن پرداخته‌اند (سروش، ۱۳۹۳: ۱۷۳؛ طهماسبی، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۲۴)؛ بعضی در جست‌وجوی نظایر این قصه بوده یا تبیین ساختار آن را در نظر داشته‌اند (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۵-۶۲). درباره مأخذ این حکایت نیز پژوهشگران به‌طور معمول به تحقیق استاد فروزان‌فر استناد کرده‌اند. استاد ضمن برشمردن نظایر قصه موسی و شبان، شبیه‌ترین آن‌ها را که حکایتی در کتاب *عقد الفرید* است، به‌عنوان مأخذ مولانا در نقل این قصه مطرح کرده است (فروزان‌فر، ۱۳۸۱: ۱۹۵-۱۹۷). اما محقق دیگری ضمن مذاقه در تحقیق استاد فروزان‌فر و بررسی و تحلیل نظایر قصه موسی و شبان، مأخذ این داستان را قصه «برخ اسود» در آثار غزالی و عطار دانسته است (نک: ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۵۹).

با دقت در حکایت کتاب *عقد الفرید* و قصه برخ اسود به روایت غزالی و عطار

می‌توان چنین نتیجه گرفت که مولانا طرح کلی داستان را از *عقد الفرید* گرفته و در مفاهیم، شخصیت‌پردازی و اجزای داستان، به قصهٔ برخ اسود به روایت عطار نظر داشته و از آن تأثیر پذیرفته است (نک: عطار، ۱۳۸۶: ۱۸۳ و ۱۸۴). با وجود این، همهٔ محققان بر آن‌اند که اگرچه نظایری برای قصهٔ موسی و شبان وجود دارد، به‌صورتی که مولانا ارائه کرده در هیچ کجا یافت نشده و این منظومه محصول ذوق بلیغ و طبع خلاق خود اوست (نک: سروش، ۱۳۹۳: ۱۷۵؛ جعفری، ۱۳۵۰: ج ۴، ۳۱۰؛ طهماسبی، ۱۳۸۶: ۱۱۹؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۲۸۹-۲۹۰؛ زمانی، ۱۳۷۸: دفتر دوم، ۴۳۷-۴۳۸).

پس برای پیشینهٔ این تحقیق در آن بخش که نظیری برای قصهٔ موسی و شبان مولانا ارائه می‌دهد، می‌توان آن دسته از مکتوباتی را در نظر گرفت که به مآخذ و نظایر این قصه پرداخته‌اند؛ اما برای اکثر مطالب این مقال سابقه‌ای نمی‌توان یافت. مواجهه با قصهٔ موسی و شبان مولانا در لابه‌لای نگاشته‌های ادیب عارف روسی، لف نیکالایویچ تالستوی، در میان آن دسته از آثارش که به فارسی درنیامده‌اند، و مطالبی که در اثر آن در این مقال ارائه شده‌اند، همه در نوع خود تازه و بی‌سابقه‌اند.

۲. قصهٔ موسی و شبان مولانا

قصهٔ موسی و شبان مولانا از جمله قصه‌های پرمغز و پرمایهٔ مثنوی است. مولانا در این منظومهٔ گران‌قدر، به‌دنبال معارف و حکمت‌هایی که طرح می‌کند، داستان‌هایی شاهد می‌آورد که مبین و مؤیدی برای آن‌ها باشند. اما حکمتی که مولانا به‌منظور تبیین آن قصهٔ موسی و شبان را سروده، چنین است: خداوند اگرچه می‌دانست که بر قوای ادراک آدمیان تصویر و خیال احاطه دارد، ایشان را به ذکر و تسبیح خود فرمان داد تا بدین وسیله بندگان خویش را پاکی و روشنایی بخشد. و در پی این نکته است که مولانا قصهٔ موسی و شبان را می‌سراید؛ با این مقصود که نازل‌ترین ذکر و تسبیح را در قالب مناجات شبان با خداوند بریزد تا نشان دهد که خداوند نظر به الفاظ و گفتار نمی‌کند؛ آنچه در نظر او می‌آید سوز و حال درونی است که اگر باشد ذکر، چنانچه در پایین‌ترین مرتبه‌ها هم باشد، خداوند آن را می‌پذیرد.

خلاصه داستان چنین است:

شبانی با خداوند خویش نیایش می‌کرد: ای خدا تو کجا هستی تا من چاکر تو باشم، چارق برایت بدوزم و موهایت را شانه بزنم، جامه‌ات را بشویم، شپش‌هایت را بکشم، شیر برایت بیاورم، دستت را ببوسم و پایت را بمالم. همه بزه‌ایم فدای تو باد و همه هی هی و هی‌هایم به یاد تو باد. این‌گونه می‌گفت که موسی سخنان او را بشنید و از او پرسید که با چه کسی چنین می‌گوید و شبان جواب داد با خدایی که ما را آفریده است. موسی بر شبان نهیب می‌زند که لابد مسلمان ناشده مدبر و کافر گشته که این چنین ژاژ می‌خاید و کفر می‌گوید؛ زان که لایق این سخنان عم و خال‌اند و حق تعالی از جسم و مستلزمات آن مبرا و منزه است. آتش پشیمانی جان شبان را درمی‌گیرد و از عمق جان آهی سوزان برمی‌کشد و سر در بیابان می‌نهد. آنگاه عتاب حضرت حق گریبان موسی را می‌گیرد که چرا بنده او را از او جدا کرده است. او که باید مایه وصل بندگان به خداوند باشد نه مایه فصل. از این رو که خداوند هرکسی را سیرتی خاص و زبانی خاص بخشیده، تسبیح شبان درخور شأن او و لذا ممدوح است؛ اما همان تسبیح از آن رو که دون شأن موسی است، مذموم است. خداوند از همه این تسبیحات مبرا است. امر خداوند به تسبیح نه برای سود که از سر جود است و نظر او بر سوز دل و حال درون و قلب خاشع است نه بر الفاظ ناخاضع از هر دست که باشند؛ و حساب عاشقان از آداب دانان جداست... موسی (ع) در اثر عتاب حق در پی شبان، بیابان را سر = به سر می‌پیماید، تا اینکه او را می‌یابد و مژده می‌رساند؛ اما شبان دیگر آن شبان پیشین نیست که ضربت تازیانه موسی او را ورای آسمان هفتم برده و به حرم لاهوت کشانده است (نک: زمانی، ۱۳۷۸: دفتر دوم، ۴۳۷-۴۳۸).

۳. قصه موسی و شبان در ادبیات روسی

در ادبیات روسی نیز داستانی وجود دارد با عنوان «موسی و شبان» یا «شیر برای خدا» که طرح کلی آن شبیه به قصه موسی و شبان مولاناست و در قیاس با نظیره‌های این

داستان پس از مولانا بسیار به داستان «مهمان کردن شبان خدا را» نزدیک است (نک: ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۴۵). قصه «موسی و شبان» یا «شیر برای خدا» در ادبیات روسی روایت‌هایی گوناگون با تفاوت‌هایی اندک دارد. نمونه‌ای که ارائه می‌شود از کتابی با عنوان *نماز خواندن را بیاموزید* انتخاب شده که مؤلف آن یکی از روحانیون کلیسا با مرتبه عالی مطرانی است. ترجمه فارسی آن چنین است:

قصه موسی و شبان روسی

موسی در بیابان با شبانی دیدار می‌کند. او تمام روز را با شبان می‌گذراند و به او در دوشیدن میش کمک می‌کند. نزدیک شب اما می‌بیند چگونه شبان مرغوب‌ترین بخش شیر را در کاسه‌ای چوبی حاضر کرد و آن را اندکی دورتر بر سنگی هموار گذارد. موسی از او می‌پرسد که برای چه او این کار را می‌کند، و شبان جواب می‌دهد: این شیر برای خداست.

موسی شگفت‌زده می‌شود و از او می‌پرسد که منظورش چیست. و شبان پاسخ می‌دهد: از همه شیر من همیشه مرغوب‌ترین بخش آن را حاضر می‌کنم و به پیشگاه خداوند تحفه می‌برم.

موسی که نسبت به شبان با آن اعتقاد ساده‌لوحانه‌اش از بینشی پیشرفته‌تر و دقیق‌تری برخوردار بود، می‌پرسد: و خدا شیر را می‌نوشد؟ شبان پاسخ می‌دهد: آری می‌نوشد. موسی که درمی‌یابد باید اندکی شبان بیچاره را از تاریکی رهایی بخشد، برای او شرح می‌دهد که خداوند روحی پاک است و شیر نمی‌نوشد. اما شبان باور کرده است که خدا شیر می‌نوشد. بحثی میان آن‌ها درمی‌گیرد که در نتیجه آن موسی به شبان می‌گوید که در میان بوته‌ها پنهان شود تا ببیند آیا واقعاً خداوند می‌آید که شیر بنوشد؟ سپس برای عبادت به بیابان می‌رود.

شبان در میان بوته‌ها کمین کرد. شب فرارسید، او بچه‌روباهی را

می بیند که از جانب بیابان دوان می آید؛ به چپ نگاه می کند، به راست نگاه می کند و دوان به کاسه که می رسد تندتند شیر را می لیسد و سپس دوباره به طرف بیابان می دود.

صبح روز بعد موسی شبان را غمگین و افسرده می یابد و از او می پرسد: جریان چیست؟

- حق با تو بود خداوند روحی پاک است و نیازی به شیر من ندارد.
- موسی متعجب می شود و می گوید: تو باید خشنود باشی؛ اکنون تو درباره خداوند بیش از آنچه پیش تر می دانستی، می دانی.
شبان می گوید: آری اما از تنها چیزی که از طریق آن می توانستم محبت خود را به خداوند اظهار کنم، محروم ماندم.

موسی در اینجا به چیزی چشمش گشوده می شود، به بیابان می رود و با خلوص شروع به خواندن نماز می کند. شب هنگام در عالم خیال خداوند او را خطاب می کند و می گوید: موسی تو اشتباه کردی! درست است که من آن روح پاک هستم، اما همیشه با سپاس شیری را که شبان به نیت اظهار محبتش برای من تحفه می آورد، می پذیرفتم. لیک بدان سبب که من در مقام آن روح پاک به شیر نیازی ندارم، با این بچه روباهی که بسیار آن را دوست می دارد، قسمت می کردم (Сурожский, 1999: 10).

چنان که ملاحظه می شود این قصه بسیار به داستان موسی و شبان مولانا شبیه است. نویسندگان روس درباره منشأ آن فقط به ذکر «فولکلوری عبری» بسنده کرده اند (همان جا) و از منابع این قصه هم مشخص نگشت که آن، از چه زمانی وارد آثار مکتوب شده و به کتابت درآمده است؛ تا بتوان این قصه را در زمره نظایری برای قصه موسی و شبان مولانا پیش از او در نظر گرفت یا اینکه آن را در دسته نظایری برای قصه های پس از او جای داد.

۴. قصه موسی و شبان در آثار تالستوی

اما قصه موسی و شبانی که در آثار تالستوی آمده، برگردان روسی خلاصه‌ای از قصه مولاناست که در آن عبارات مولانا و ترتیب آن‌ها به‌طور دقیق به زبان روسی بازگردانده شده است. تالستوی در چند اثر خویش که هنوز به فارسی در نیامده‌اند، قصه موسی و شبان مولانا را بی‌آنکه نامی از او بیاورد، ذکر کرده و یک جا آن را قصه‌ای عربی خوانده و در جایی دیگر گفته است در منظومه‌ای عربی چنین حکایتی دیده شده است.

اینک ضمن معرفی آن دسته از آثار تالستوی که در بردارنده قصه موسی و شبان مولاناست، به شناسایی و بررسی این قصه در آن آثار می‌پردازیم.

۴-۱. قصه موسی و شبان مولانا در کتاب طریقت تالستوی

کتاب طریقت یکی از آثار عارفانه تالستوی است که نگارش آن را در واپسین روزهای عمر خویش به پایان برده است. تالستوی در فصلی از این کتاب که عنوان خدا را بر خود دارد، قصه موسی و شبان را آورده؛ ترجمه دقیق فارسی آن چنین است:

یک چنین داستان عربی هست: می‌گویند که گویا موسی در بیابان سیر می‌کرد که شنید شبانی چگونه با خدا رازونیا می‌کند. شبان این‌گونه رازونیا می‌کرد: «خداوندا چطور می‌شد که با تو هم‌نشین می‌شدم و بنده‌ات می‌گشتم! با چه شوقی من تو را کفش می‌پوشاندم؛ پاهایت را می‌شستم و بر آن‌ها بوسه می‌زدم؛ موهایت را شانه می‌زدم؛ جامه‌هایت را می‌شستم؛ خانه‌ات را می‌رفتم و برایت از گله‌ام شیر می‌آوردم؛ دل من هوای تو دارد.» موسی این حرف‌ها را شنید. بر شبان خشم گرفت و گفت: «کفر می‌گویی. خدا که تن ندارد؛ او را نه نیازی به جامه است، نه به خانه، نه به نوکر. تو ناسزا می‌گویی.» شبان اندوهگین گشت. او نمی‌توانست پیش خود خداوند را بدون تن و بدون نیازهای جسمانی تصور کند؛ و نمی‌توانست دیگر رازونیا کند و در خدمت خدا باشد، پس مأیوس گشت. آنگاه خداوند به موسی گفت: از چه رو تو بنده مخلص مرا از من دور

کردی؟ هر انسانی را پنداری و گفتاری است. آنچه برای کسی نامطلوب است همان برای دیگری مطلوب است. چیزی که برای تو زهر است برای دیگری شهدی شیرین است. کلمات هیچ اهمیتی ندارند. من به قلب کسی که به من توجه کرده است، می‌نگرم (Толстой, 2008: 25).

تالستوی در اینجا هیچ‌گونه شرح و توضیحی به دنبال این قصه ارائه نمی‌دهد؛ جز اینکه آن را در فصلی از کتاب آورده که عنوان «خدا» را بر خود دارد و آن را داستانی عربی دانسته است.

۲-۴. قصه موسی و شبان در کتاب روزانه تالستوی

یکی دیگر از آثار تالستوی کتابی است با نام *روزانه* (۱۹۰۶-۱۹۱۰). این کتاب مطابق با گفته تالستوی یک دوره از بهترین اندیشه‌ها و آگاهی‌های ثمربخش و برانگیزاننده است که برای مطالعه روزانه فراهم آمده و از آنجا که تالستوی آن‌ها را از میان گفتارها و تعلیمات بزرگان و سرآمدان اقوام مختلف سراسر جهان از قدیم و جدید برگزیده است، جمع کثیری از انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و برای همه مردمان سراسر جهان می‌تواند سودبخش باشد و از آنجا که این اندیشه‌ها مؤید تفکرات تالستوی نیز هست می‌تواند از جنبه‌های مختلف بازتابی از جهان‌بینی او نیز باشد (نک: Толстой, 1929: 43\VII-VIII).

تالستوی در کتاب *روزانه* خویش نیز داستان موسی و شبان مولانا را آورده است (Ibid: 124).

روایت تالستوی از قصه موسی و شبان در این کتاب تفاوتی با آنچه در کتاب *طریقت خود آورده* است ندارد و ترجمه فارسی آن نیز همان است که برای روایت او در آن کتاب ارائه شد.

۳-۴. قصه موسی و شبان مولانا در پاسخ به نامه ایوان ایلیچ سالاوویوف

کشیشی به نام ایوان ایلیچ سالاوویوف^۱ (۱۸۵۴-۱۹۱۸) به تالستوی نامه می‌نویسد؛ اینکه محتوای نامه او دقیقاً چه بوده، مشخص نشد؛ به این سبب که نامه‌اش ظاهراً در هیچ

منبعی به چاپ نرسیده و در مجموعه‌ی جامعی که از مراسلات تالستوی فراهم آمده است، نیز موجود نیست. اما مضامین آن از نامه‌ای که تالستوی در پاسخ او می‌نویسد و پس از کسب اجازه از تالستوی در مجله‌ی به سوی نور چاپ و منتشر می‌شود، تا حدی معلوم می‌گردد.

تالستوی ضمن نامه‌ی خویش در پاسخ به سالاوویوف، قصه‌ی موسی و شبان مولانا را برای او باز می‌گوید. ترجمه‌ی فارسی متن نامه او چنین است:

نامه‌ی شما را دریافت کردم برادر ایوان ایلچ نازنین، و با حال شغف و از سر مهر آن را کامل خواندم. سراسر آن به احساس عشقی مسیحانه آغشته بود و به همین خاطر برای من به طور خاصی ارزشمند بود. درباره‌ی خویش، خدمت شما مطلب بعدی را عرض می‌کنم:

در یک منظومه‌ی عربی چنین حکایتی هست که «موسی در حال گشتن در بیابانی با نزدیک شدن به گله‌ای می‌شنود که شبانی چطور با خدا رازونیا می‌کند. شبان این‌گونه نیایش می‌کرد: خداوندا چطور می‌شد که من می‌توانستم به تو برسم و بنده‌ی تو بشوم. با چه شوقی من تو را کفش می‌پوشاندم، پاهایت را می‌شستم و آن‌ها را می‌بوسیدم، برایت موهایت را شانه می‌زدم، جامه‌هایت را می‌شستم، خانه‌ات را می‌رفتم و از گله‌ام برایت شیر می‌آوردم، دلم هوای تو کرده است.

با شنیدن این حرف‌ها موسی بر شبان خشم گرفت و گفت: «کفر می‌گویی تو! خداوند فاقد جسم است؛ او را نیازی نه به جامه است، نه به خانه، نه به خدمتکار. حرف‌هایی ناروا بر زبان می‌رانی». دل شبان مکدر گشت. او نمی‌توانست پیش خود موجودی را بدون هیئت جسمانی و بدون نیازهای جسم تصور کند؛ و دیگر نتوانست رازونیا کند و خداوند را خدمت کند. پس نومید گشت. آنگاه خداوند موسی را گفت: «چرا تو بنده‌ی مخلصم را از من دور کردی؟ هر انسانی را جسمی است خاص خود و زبانی است

مخصوص به خود. آنچه تو را نارواست، برای دیگری رواست، آنچه تو را زهر است، دیگری را شهدی شیرین است. کلمات را هیچ وقعی نیست، من به قلب او که مرا خطاب کرده است می‌نگرم».

من به این افسانه بسیار علاقه‌مندم و از شما تقاضا می‌کنم که به من همچون این چوپان بنگرید. من خود نیز به خویشتن این‌گونه می‌نگرم. همه فهم انسان از او همواره ناقص خواهد بود. لیک به خود امید می‌دهم که قلب من همچون قلبی باشد که نزد آن چوپان است و از این روست که می‌ترسم چیزی را که دارم و آنچه را به من سکونت و سعادت بخشیده است، از دست بدهم. شما درباره ملحق شدن به کلیسا با من سخن می‌گویید. فکر می‌کنم که اگر بپندارم که هرگز از آن، آن کلیسایی که ایجاد تفرقه می‌کند، جدا نگشته‌ام اشتباه کرده باشم؛ اما از آنکه پیوسته همه را، همه انسان‌هایی را که خالصانه در طلب خداوندند، از این چوپان گرفته تا بودا، لائوتسه، کنفوسیوس، برهماییان، مسیح و بسیار و بسیاری دیگر از انسان‌ها را با هم پیوند داده است و پیوند می‌دهد، از چنین کلیسای جهانی، من هرگز جدا نگشته‌ام و بیش از همه در جهان از این می‌ترسم که از آن جدا بیفتم.

از نامه محبت‌آمیز شما بسیار سپاسگزارم و برادرانه دست شما را می‌فشارم. لف تالستوی ۸ جولای ۱۹۰۸. (Толстой, 1956: 78\ 178-179)

در نامه به سالایوف است که تالستوی به‌صراحت بیان می‌کند که او همچون شبان این قصه است؛ که خالصانه و از سر عشق معبود خود را می‌خواند هرچند ظاهر گفتارش با بینش مستمعانش نخواند؛ اما آنچه مهم است و خداوند به آن توجه می‌کند حال درون و آن عشق خالصانه‌ای است که در قلب ماوا گرفته است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود روایت تالستوی از قصه موسی و شبان مولانا در نامه به سالایوف نیز همان است که در دو اثر دیگر خویش آورده؛ جز نکته باریکی که در اینجا بدان اشاره می‌کند؛ اینکه در یک منظومه عربی چنین داستانی هست.

۵. چگونگی آشنایی تالستوی با قصه موسی و شبان مولانا

اما قصه موسی و شبان مولانا چگونه به دست تالستوی رسیده و راه به آثار او پیدا کرده است؟

مسلم است که تالستوی با این حکایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین آشنا نشده است، که اگر چنین بود ذکری از سراینده آن یا مأخذ خویش آورده بود یا دست‌کم از این حکایت با عنوان قصه‌ای عربی یاد نمی‌کرد.

برای پی گرفتن رد پای این قصه و چگونگی راه یافتن آن به آثار تالستوی ابتدا مقدار آشنایی تالستوی با مولانا و آثار او بررسی شد و در اثر آن عدم آشنایی و دسترسی او به آثار مولانا به‌ویژه مثنوی به اثبات رسید.

۵-۱. در اثبات عدم آشنایی تالستوی با آثار مولانا

تالستوی چهار اثر مهم و بزرگ دارد به نام‌های روزانه (1910-1906)، یک دوره مطالعه (1906-1904)، اندیشه انسان‌های خردمند برای هر روز (1903) و طریقت (۱۹۱۰) که عبارت‌اند از مجموعه‌هایی از سخنان و آموزه‌های حکیمان و بزرگان شرق و غرب عالم از کهن‌ترین روزگار تا امروز.

و سه اثر دیگر دارد به نام‌های الفبا (1859-1872) الفبای نو و کتاب‌های روسی برای قرائت (۱۸۷۵) که دربردارنده مجموعه بزرگی از افسانه‌ها و داستان‌ها و حکایت‌های پندآموزند که بسیاری از آن‌ها را تالستوی از کهن‌ترین منابع داستانی جهان چون افسانه‌های ازوپ، داستان‌های هزارویک شب و کلیله و دمنه تا آثار داستانی هم‌عصر خویش برگزیده و به سبک و شیوه خود آن‌ها را از نو ساخته است.

(Казыро, 2009: 12-19; Толстой, 1957: 21/ 642; Толстой, 2008: 1-660)

اما نه در میان این دسته از آثار تالستوی که به‌منزله گنجینه‌ای از قصه‌ها و افسانه‌های پندآموز ملل جهان‌اند، و نه در کل آثار او، هیچ نام و اثری از مثنوی و قصه‌های آن - جز قصه موسی و شبان که به‌عنوان حکایتی عربی از آن یاد شده است - نیست؛ درحالی‌که تالستوی بارها و بارها از سعدی و گلستان او در آثار خویش یاد کرده و

حکایت‌هایی از گلستان با ذکر مأخذ آن آورده است (Толстой, 1964: 91\456) و این نشان می‌دهد که اگر مثنوی و حتی گزیده‌ای از آن در دسترس تالستوی قرار گرفته بود، با توجه به جهان‌بینی عارفانه او و وجوه اشتراک فراوان و عناصر عرفانی یکسان و متشابهی که با مولانا دارد، به‌یقین قصه‌هایی از مثنوی به آثار او راه یافته بود؛ و اگر مثنوی به دست او رسیده بود، لابد می‌فهمید که قصه موسی و شبانی که تا این حد به آن دل بسته و بارها در آثار خویش آن را نقل کرده، سراینده اصلی آن مولانا جلال‌الدین بلخی است.

اما در میان آن دسته از آثار تالستوی، آن چهار مجموعه فراهم‌آمده از حکمت‌ها و سخنان پندآموز و عارفانه بزرگان جهان، صرف‌نظر از قصه موسی و شبان، فقط یک نقل قول از مولانا جلال‌الدین در کتاب حجیم و مفصلی که عنوان یک دوره مطالعه را بر خود دارد، دیده می‌شود؛ و این در حالی است که از ۳۶ باری که تالستوی در کل آثار خویش مطلبی از سعدی با ذکر نام او می‌آورد (نک: Ibid: 91\456) ۱۴ بار آن در همین کتاب است و دو بار نیز نام گلستان سعدی را به‌همراه حکایتی از آن ذکر می‌کند (Толстой, 2013: 23, 130, 139, 143, 145, 163, 215, 464, 488, 494, 566, 702, 774, 787).

ترجمه فارسی تنها سخن مولانا در کتاب یک دوره مطالعه، بلکه در کل آثار تالستوی که به‌دنبال آن نام مولانا را بدون ذکر مأخذ گفتارش می‌آورد چنین است: «آن‌که نفوذ پرتوی الهی را در ریزترین موجودات عالم تصدیق کند، او انسانی بلندهمت و بلندمعرفت است. چنین انسانی هم خویش را حرمت می‌نهد و هم دیگران را و کارهای پست را مهمل نمی‌گذارد بلکه در آن‌ها چون تجل‌گاه قدرت الهی نظر می‌کند».

جلال‌الدین رومی فارسی (Толстой, 2013: 691).

اما درباره مأخذ تالستوی در ارائه این سخن مولانا می‌توان به آن دسته از مجلات، نشریه‌ها و کتاب‌ها به چندین زبان مختلف اشاره کرد که با هدف معرفی و نشر برگزیده‌های آثار حکمی و ادبی جهان منتشر می‌شده و در اختیار تالستوی قرار

می گرفته است. عناوین این نشریه‌ها در جلد ۹۱ مجموعه ۹۱ جلدی آثار تالستوی که به فهرست اعلام و نام‌های منابع و مآخذ تالستوی در نگارش کل آثارش اختصاص دارد، آمده است.^۲ در این فهرست نیز هیچ اثری از نام مثنوی، دیوان شمس و سایر آثار دیگر مولانا نیست (Толстой, 1964: 91/115-648). بر این اساس می‌توان با قاطعیت چنین گفت که تالستوی بدون دسترسی مستقیم به آثار مولانا، با این سخن او در یکی از همین نشریه‌ها مواجه شده و آن را در اثر خویش وارد کرده است.

۲-۵. نظر محققان روس

پس اکنون که مشخص شد تالستوی هیچ‌گونه آشنایی با مثنوی نداشته، باید به جست‌وجوی آن منبعی پرداخت که قصه موسی و شبان را در اختیار تالستوی قرار داده است. در تعلیقاتی که محققان روس بر قصه موسی و شبان مولانا بر آثار تالستوی نگاشته، با اطمینان گفته‌اند که تالستوی این قصه را در کتابی به نام مجموعه مسکو اثر کانسانتین پتروویچ پابدانوتسف خوانده و از آنجا بیرون کشیده است (Примечание (к письму Толстого, 1956: 78\179).

۳-۵. قصه موسی و شبان مولانا در کتاب مجموعه مسکو

کانسانتین پتروویچ پابدانوتسف^۳ (۱۸۲۷-۱۹۰۷)، نویسنده کتاب مجموعه مسکو، از دولتمردان سرشناس روس و حقوقدانی بود که در شورای عالی کلیسایی که تالستوی را رسماً تکفیر کرد، سمت دادستانی ارشد را بر عهده داشت. آثار متعددی در زمینه حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی و مذهب از پابدانوتسف برجا مانده است که از میان آن‌ها به دو سبب کتاب مجموعه مسکوی او که در آن به مسائل اساسی حیات اجتماعی و معنوی انسان پرداخته و نخستین بار در سال ۱۸۹۶ منتشر شده است، مطمح نظر ما قرار دارد: یکی از این جهت که او در این کتاب، مولانا و اثر بزرگ او، مثنوی را معرفی کرده و حکایتی از مثنوی آورده است (نک: Победоносцев, 1901: 181-182). و سبب دوم که به طور ویژه با موضوع این گفتار مرتبط است، ارائه قصه موسی و شبان مولانا در فصل ششم، باب «ایمان» در کتاب خویش است.

پابدانوتسلف از سراینده این قصه با نام جلال‌الدین، معلم بلندآوازه یاد می‌کند که حکایتی از او در منظومه‌ای به زبان عربی دیده می‌شود (همان: ۱۸۱). برگردان دقیق روایت پابدانوتسلف از قصه موسی و شبان مولانا چنین است:

در یک منظومه عربی چنین حکایت آموزنده‌ای از معلم بلندآوازه، جلال‌الدین، دیده می‌شود. روزی موسی در حال گشت‌وگذار در بیابان، با شبانی مواجه شد که سخت مشغول رازونیا با خدا بود. و چنین بود مناجاتی که او می‌کرد: «پروردگارا، خدای من، چطور می‌شد که من می‌دانستم کجا تو را پیدا کنم و بندهات گردم. چقدر دوست می‌داشتم که صندل‌هایت را بپوشانم و موهایت را شانه بزنم و پیراهنت را بشویم و پاهایت را ببوسم و خانهات را برویم و از گله‌ام برایت شیر بیاورم. چقدر دلم هوای تو کرده است.» موسی بر چنین کلماتی خشم گرفت و خطاب به شبان گفت: تو کفر می‌گویی: خداوند اعلا بی‌جسم، نه نیازی به پیراهن دارد، نه خانه، نه خدمتکار. غلط است آنچه تو می‌گویی. خاطر شبان مکدر شد. چون که او نمی‌توانست هیئتی را بدون کالبد جسمانی و بدون نیازهای جسم پیش خود تصور کند. او نوید گشت و از خدمت کردن به پروردگار باز ایستاد. خداوند موسی را مخاطب قرار داد و به او گفت: برای چه تو بنده من را از من دور ساختی؟ هر انسانی از جانب من صورت هستی خویش و ذخیره زبانی خویش را در یافت می‌کند. آنچه به نزدیک تو شر است دیگری را خیر است. تو را چیزی زهر است و دیگری را عسلی شیرین است. کلمات هیچ اهمیتی ندارند من به قلب انسان نظر می‌افکنم (Победоносцев, 1901:181).

پابدانوتسلف بلافاصله پس از نقل این حکایت فصل بعدی را این چنین آغاز می‌کند: «شاعر کهن فارسی، محمد رومی (قرن سیزدهم)، سراینده منظومه بلندآوازه مثنوی است. در این منظومه، اشعاری ارزشمند درباره نیایش هست؛ فراخور مؤمنان» (همان‌جا) و در ادامه ترجمه روسی آن حکایت مثنوی را که عنوان «الله گفتن نیازمند

عین لیبیک گفتن حق است» ارائه می‌دهد (نک: همان: ۱۸۲).

از اینجا آشکار می‌شود که پابدانوتسف سراینده منظومه موسی و شبان را و سراینده منظومه پرآوازه مثنوی را دو فرد مختلف تصور کرده است؛ که اولی معلمی به نام جلال‌الدین است و دومی که سراینده مثنوی است، شاعری فارسی به نام محمد رومی است. همچنین باز مشخص می‌شود که مثنوی خود به دست پابدانوتسف نرسیده و آشنایی او با مولانا و گزیده‌هایی از سروده‌هایش به واسطه و از منابعی متفاوت و مختلف به زبان‌هایی که او بدان آشنایی داشته محقق شده است.

با مقایسه روایت پابدانوتسف و روایت‌های تالستوی از قصه موسی و شبان چنان‌که در ترجمه‌های فارسی این دو روایت نیز آشکار است، چنین در یافت می‌شود که مفاهیم و ترتیب آن‌ها در روایت‌های تالستوی و پابدانوتسف یکسان‌اند اما در انتخاب الفاظ و شیوه گفتار با یکدیگر کاملاً متفاوت‌اند. و این مطلب می‌تواند در اینکه منبع تالستوی در نقل قصه موسی و شبان کتاب مجموعه مسکو باشد ایجاد تشکیک کند. پس چه مرجعی محققان روس را واداشته است با اطمینان، مأخذ تالستوی را در نقل این قصه، کتاب مجموعه مسکوی پابدانوتسف بدانند؟

این مبنی و مرجع موثق و درخور اعتماد که نظر محققان روس بدان مستند است، کتاب *خاطرات ماکاویتسکی* پزشک مخصوص تالستوی است.

۴-۵. قصه موسی و شبان در کتاب *خاطرات ماکاویتسکی*

دوشان پتروویچ ماکاویتسکی^۴ (۱۸۶۶-۱۹۲۱) پزشک مخصوص و محبوب تالستوی بود که از سال ۱۹۰۴ تا واپسین لحظات حیات تالستوی، پیوسته مجاورش بود و خاطرات شش سال همشینی با تالستوی را در کتابی که نام آن را *یادداشت‌های یاسنایا پالیانا* گذاشت، گرد آورد. او مقصود خویش را از نگارش کتاب این‌چنین بیان کرده است: «گزارش دهم که تالستوی هر روز حیات خویش را چگونه زیسته است، گزارش دهم برای کسانی که دانستن همه‌چیز درباره تالستوی برای ایشان گران‌بهاست.» این کتاب را هم از لحاظ حجم آن (۲۲۰۰ صفحه برای شش سال) و هم

از لحاظ سبک نگارش، از کتاب‌های خاطراتی که مجاوران تالستوی در شرح مشاهدات خویش از زندگانی او نگاشته، متمایز دانسته‌اند (-274: Gladkih, 2009; 50-78; Зайденшнур, 1979: 275).

در این کتاب دو بار به داستان موسی و شبان مولانا از زبان تالستوی اشاره شده است. بار اول آن مربوط به خاطره‌ای است به تاریخ بیست جون ۱۹۰۸م؛ گزارش آن چنین است:

صحبت ل. ن. [تالستوی] با نیکلای نیکالایویچ بر سر معجزات بود. ل. ن. [تالستوی] افسانه‌ای شرقی درباره شبانی از کتاب مجموعه مسکوی پابدوتسلف به یاد آورد و آن را حکایت کرد.

ل. ن. گفت: من این‌طور درمی‌یابم که این خوب است. برای ما دشوار است که خود را به‌جای انسان‌هایی بگذاریم که نور تنها در وجود آن‌ها سوسو می‌زند. خواهر من هم مانند این شبان است؛ که مطابق با قدرت روحی‌اش، بیش از این قادر نیست. من قبلاً در این رابطه سختگیرتر بوده‌ام، اکنون کمتر (Маковицкий, 1979: 120-121).

بار دوم به تاریخ ۵ جولای ۱۹۰۸:

در ایوان: ل. ن. [تالستوی]، ماریا نیکلایونا، سوفیا آندریونا [همسر تالستوی] الکساندرا لوونا [دختر تالستوی]، گالدن‌ویزر [دوست تالستوی و نویسنده کتاب در جوار تالستوی]، الیزاوتا والریناوا، توربا، نیکلای نیکالایویچ، [حضور داشتند]. عمدتاً ل. ن. [تالستوی] با ماریا نیکلایونا سخن می‌گفتند. ماریا نیکلایونا چه در سخن چه در اظهار نظر، هوشمندانه رفتار می‌کرد و شوخی‌های مکررش نیز دقیق و بجا بود که دلالت بر استعداد سرشار او داشت.

تالستوی افسانه‌ای را به یاد آورد، به‌قول خودش افسانه‌ای بی‌نظیر، که از مجموعه مسکوی پابدانوتسلف که شاهزاده سرتلی‌یف برای او فرستاده بود،

گرفته بود؛ و به خاطر آن، نام‌های را که به کشیش ا.ا. سالاوویوف نوشته بود، و در آن این افسانه را نقل کرده بود، به نیکلای نیکلایویچ داد که آن را بلند قرائت کند. ل. ن. [تالستوی] در ادامه نامه افزود: «من قصد نداشتم به او مفصل بنویسم بلکه تنها خواستم بگویم که من در پیوند با آن کلیسایی می‌مانم که انسان‌ها را با هم متحد می‌کند نه کلیسایی که میان انسان‌ها ایجاد تفرقه می‌کند». ماریا نیکالایونا به مطالعه مجموعه مسکو تمایل پیدا کرد (Ibid: 136). این دو خاطره ماکاویتسکی می‌تواند محققان را متقاعد کند به اینکه منبع تالستوی همان کتاب مجموعه مسکو است؛ و رغبتی که مصاحب تالستوی برای خواندن این کتاب از خود آشکار می‌کند، نشان می‌دهد که نام این کتاب در آن جمع واقعاً برده شده است.

اما چگونه است که تالستوی عیناً روایت پابدانوتسف را از قصه موسی و شبان در آثار خویش نقل نکرده است؟ و درباره این تفاوت آشکار در الفاظ و شیوه گفتار او با پابدانوتسف چه توضیحی می‌توان ارائه داد؟

درباره یکی از روش‌های خاص و معمول تالستوی هنگامی که در نوشتن آثار خود از قصه‌ها و حکایت‌های دیگر منابع بهره می‌گرفت، چنین گزارش کرده‌اند که عیناً آن‌ها را منتقل نمی‌کرد بلکه بارها و بارها آن‌ها را تغییر می‌داد و به سبک و روش خویش بازمی‌گفت (Казыро, 2009: 12). او خود در گزارشی که درباره نگارش کتاب الفبای خود نوشته است این‌چنین آورده است: «هرکدام از آن‌ها تا ده بار بازنویسی شده‌اند» (همان‌جا). این گزارش‌ها برای تفاوتی که در شیوه گفتار و الفاظ روایت تالستوی با روایت پابدانوتسف دیده می‌شود، بهترین توجیه‌اند و مؤید این نظر که مأخذ تالستوی به یقین کتاب مجموعه مسکوی پابدانوتسف بوده است.

۵.۵. قصه موسی و شبان در کتاب خاطرات گالدن‌ویزر

اما در میان کتاب‌های دیگری که درباره تالستوی نوشته شده، کتابی بسیار پراهمیت و پردرخشش دیده می‌شود که اثر دوست و مصاحب تالستوی گالدن‌ویزر است.

الکساندر باریساویچ گالدن‌ویزر^۵ (۱۸۷۵-۱۹۶۱م) استاد بزرگ و نامدار موسیقی در کشور روسیه است. خدمات زیاد و تألیفات فراوان و ارزشمندی از او درباره هنر موسیقی بر جای مانده است. گالدن‌ویزر در سال ۱۸۹۶ با تالستوی آشنا شد. این آشنایی به رفاقتی بسیار صمیمانه و آمدوشدهایی مکرر و مجاورتی پیوسته انجامید و در همین سال بود که برای نخستین بار به خانه او رفت و پس از آن تا واپسین لحظات حیات تالستوی که وصیت‌نامه‌اش را به او املا کرد، به مدت پانزده سال در جوار تالستوی بود و خاطرات مصاحبت‌هایی را که با او داشت و همچنین رخدادهایی را که از نزدیک در خانه تالستوی مشاهده می‌کرد، گزارش رفت‌وآمدها و گفت‌وگوها و مباحثات مختلفی که میان تالستوی و مراجعان و معاشرانش درمی‌گرفت، به تفصیل در دو جلد کتاب فراهم و منتشر کرد و نام کتابش را در جوار *تالستوی* گذاشت (Предисловие Ломунова к книге Вблизи Толстого, 1959: 5-6;) (Гольденвейзер, 1959: 33-37).

قصه موسی و شبان مولانا در کتاب *در جوار تالستوی* نیز در خاطره‌ای که به تاریخ ۲۹ جون ۱۹۰۸ ثبت شده، جای گرفته است.

مطابق با یادداشت گالدن‌ویزر، نابینایی بسیار خشمگین و عصبانی به خانه تالستوی آمده بود تا او را به راه راست هدایت کند. از صبح زیر درختی در حیات خانه تالستوی نشسته بود؛ نه چیزی خورده و نه نوشیده بود و گفته بود تا او را به راه راست برنگرداند از آنجا نمی‌رود. شبانگاه که گالدن‌ویزر به خانه تالستوی می‌رود، نابینا را آنجا می‌بیند و تالستوی نیز چنین شرح می‌دهد: «او مرا تهدید کرد و تبه‌کار خواند. من به او می‌گویم: بسیار خب، من همانی هستم که تو می‌گویی، پس باید به حال من ترحم کرد؛ محکوم کردن برای چه؟ همه ما ضعف‌هایی داریم. او به همه صحبت من گوش کرد و به نظر رسید کمی نرم شده باشد.» سپس نیکلایف نابینا را به روستایی که محل اقامتش بود بازمی‌گرداند. روز بعد که بیست‌ونهم جون ۱۹۰۸ است، گالدن‌ویزر باز به خانه تالستوی می‌رود و تالستوی به او خبر می‌دهد که نابینا خاسته دوباره او را

ببیند و به زودی هم وارد می‌شود:

تالستوی خارج شد. من در غذاخوری کنار پنجره ایستاده بودم و تقریباً همه چیز را می‌شنیدم. نایینا در شارابان کنار فیلیپ نشسته بود و تالستوی نیز نزدیک در، یک طرف ایستاد و خم گشته به او گوش می‌داد. نایینا خشمگین بود. باران می‌آمد. سوفیا آندریونا بیرون رفت و بارانی من را بر شانه تالستوی انداخت.

نایینا می‌گفت اگرچه مسیحیت تو برتر از آموزه‌های پاپ باشد ولی کذب است. شاگردان تو همه راهزن‌اند، و تو سردسته راهزنانی و شما همه اراذلید و تو اولین آن‌هایی.

تالستوی ایستاده بود، همچنان که فروتنانه خم شده بود و در سکوت گوش می‌داد. به محض اینکه شروع کرد چیزی را به آرامی بگوید، سوفیا تحمل نکرد و به فلیپ دستور رفتن داد. تالستوی به غذاخوری برگشت و خطاب به من گفت: «وحشتناک است! چقدر در این چند روز با او صحبت کرده‌ام و در نهایت او همچنان می‌گوید تو سردسته راهزنان و اراذلی! فکر کردن به اینکه در جان او چه اتفاقی می‌افتد، ترس‌آور است. ... برای من او بسیار مفید بود. وقتی که با خشم انسانی کاملاً بی‌پرده و عریان مواجه می‌شوی آنجا به وضوح می‌بینی که عصبانی شدن بی‌معنی است؛ اینکه یگانه برخورد ممکن با چنین انسانی مهربانی است و تأسف خوردن بر او. اما وقتی بر تو نه آنچنان خشمگانه بلکه مهربانه و هشیارانه می‌تازند، آنگاه ناخودآگاه در برابر آن واکنش نشان می‌دهی و شروع به آلوده کردن خویش می‌کنی (نک: (Гольденвейзер, 1959: 219-217).

تالستوی این واقعه را نیز در دفتر یادداشت‌های روزانه خویش چنین ثبت کرده

است:

۳۰ جون ۱۹۰۸ یاسنایا پالیانا

سه روز نایبایی [اینجا] بود که مرا دشنام می‌داد. دیروز من پیش او نزد نیکلایف رفتم و گفتم که او را دوست می‌دارم؛ اول به این سبب که او در جست‌وجوی حقیقت الهی است؛ دوم به این سبب که او آن کینه‌توز رنجانده‌ای است که می‌بایست او را دوست داشت؛ و سوم برای اینکه ممکن است او به من نیاز داشته باشد. پس درحالی‌که دست او را می‌فشردم با او وداع کردم. او پیش از عزیمت خواست که مرا ببیند. من خوشحال شدم. او گفت: من بی‌اختیار دست داده‌ام، من نمی‌توانم دست یک پلید رذل زهدفروش ریاکار را بفشارم. سوفیا دستور رفتن داد، اما من فرصت کردم صمیمانه بگویم که او را دوست می‌دارم. آه اگر با همگان این‌گونه می‌بود!» (толстой, 1937: 56\137-138).

اما گالدن ویزر در کتاب خویش، خاطره آن شب را این‌چنین ادامه می‌دهد:

تالستوی با آن سه خانمی که اهل علوم عرفانی بودند در اتاق صحبت می‌کرد که من به آخر گفت‌وگویشان رسیدم. تالستوی گفت: عاطفه دینی راستین می‌تواند در مضحک‌ترین شکل ظاهر شود. او قصه‌ای را تعریف کرد که نزد پابدانوتسف در کتاب مجموعه مسکوی او جا داده شده است: «شبان مناجات می‌کرد و به خداوند وعده می‌داد که برای او گوساله‌ای قربانی می‌آورد و به سبک خویش به رازونیا با او مشغول گشته بود. موسی به او گفت: چه می‌کنی؟ چه کسی به نیایش تو و به قربانی تو نیاز دارد؟ آنگاه خداوند موسی را ندا می‌دهد: تو چه کار کردی؟ برای چه این انسان را از پیش من راندی؟ (اشک‌های تالستوی به روی گردنش سرازیر می‌شود)» (Гольденвейзер, 1959: 217-219).

در این خاطره گالدن‌ویزر است که تأثر شدید تالستوی از قصه موسی و شبان مولانا بیش از هر جای دیگری معلوم می‌شود. حضور نایبنا و ناسزاهایی که بر تالستوی وارد کرد، تالستوی را بر آن داشت که این قصه را برای مصاحبانش بازگوید و در اثر آن بگرید.

چنان که ملاحظه می‌شود گالدن ویزر نیز به کتاب مجموعه مسکوی پابدانوتسف اشاره داشته است؛ گرچه گزارش ماکاویتسکی و خاطره‌ای که نقل کرده، به تنهایی می‌تواند محققان را متقاعد کند که منبع تالستوی در نقل قصه موسی و شبان مولانا همان کتاب مجموعه مسکو است، اما اشاره گالدن ویزر به این کتاب هم می‌تواند خود مؤیدی بر گفتار ماکاویتسکی باشد.

۶. در جست‌وجوی مآخذ پابدانوتسف در نقل قصه‌های مثنوی

پابدانوتسف جز اینکه گفته است که در منظومه‌ای عربی قصه موسی و شبان مولانا دیده شده، اشاره دیگری به مآخذ خویش نکرده است. با مذاقه در زندگی و آثار پابدانوتسف عدم آشنایی او به زبان عربی و تسلط شگفت‌انگیز او به مهم‌ترین زبان‌های اروپایی اعم از انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، لاتین معلوم شد (<https://www.rsl.ru>:Российская государственная библиотека; Власов, 2009: 92; Победоносцев, 2011: 484-505)

اگر اشاره او به منظومه عربی اشاره درست و دقیقی باشد مسلم می‌گردد که آشنایی پابدانوتسف با قصه موسی و شبان، چنان‌که خود به ترجمه روسی قصه مبادرت کرده باشد، از طریق ترجمه‌ای از روی متن عربی منظوم قصه به یکی از همین زبان‌های آشنای او بوده است.

اما درباره مآخذ پابدانوتسف در نقل «قصه الله گفتن نیازمند» مولانا شواهدی به دست آمد که آشنایی پابدانوتسف را با مولانا و قصه او از طریق کتاب تاریخ هنر سخنوری در ایران اثر ژوزف فون هامر پورگشتال^۶ (۱۷۷۴-۱۸۵۶) تصریح می‌کند (نک: ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۴؛ Курова, Hammer-Purgstall, 1818: 163-195; 2018: 142-144).

۷. سبب دل‌بستگی تالستوی به قصه موسی و شبان و ذکر مکرر آن

سبب دل‌بستگی تالستوی به قصه موسی و شبان مولانا، قرار گرفتن او در ایام حیات خویش در موقعیتی مثل موقعیت شبان قصه مولانا است. در فوریه ۱۹۰۱م اجلاس عالی شورای کلیسا (سیناد) به‌طور رسمی، حکم به ارتداد تالستوی داد و متن حکم خویش

را در روزنامه‌ها به چاپ رساند. در این بیانیه آمده است: بدین سبب که تالستوی فعالیت‌های ادبی و استعداد خداداد خویش را به آموزه‌های ضد مسیح و ضد کلیسا مصروف داشته و با اصول عقاید مسیحیت ارتدکس که در رأس آن اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی مسیح است، به مخالفت برخاسته و مظاهر مقدس مذهب ارتدکس که مهم‌ترین آن عشای مقدس ربانی است، به باد تمسخر گرفته و به کل منکر رابطه کلیسا با عالم غیب و فیوضات روح القدس از طریق آن شده است، و بدین سبب که آشکارا در برابر همگان خود را از کلیسا جدا ساخته، نه تنها تقیدی به اقامه نماز در آن ندارد که به طور مطلق از هرگونه تماسی با کلیسا خود را برکنار داشته است، از این‌رو کلیسا نمی‌تواند او را از جمله اعضای خویش بشمارد، تا آن زمان که تماس خود را با کلیسا برقرار نکرده و از آنچه گفته و نوشته است، بازنگشته باشد (Петров, 1978: (электронный текст).

با اینکه این اقدام کلیسا موج خشم را در جمعیت کثیری از انسان‌های جامعه روسیه همچنین در سراسر جهان برانگیخت و تا مدت‌هایی مدید جامعه انسانی به‌انحای مختلف با ارسال نامه‌ها و حضور در محضر تالستوی از این شخصیت محبوب جهانی دل‌جویی کرد (همان‌جا)، پس از این اقدام کلیسا، این‌گونه شد که تالستوی تا پایان عمر خویش، چنان‌که شرحش گذشت، چه از سوی مقامات کلیسا و کشیشان چه از سوی بعضی افراد عادی دعوت می‌شد که از گفتار و پندار خویش دست بکشد و توبه کند و به‌سوی کلیسا بازگردد. به همین سبب بود که تالستوی با اینکه با قصه موسی و شبان مولانا در کتابی آشنا شد که مؤلف آن نیز با مجمعی که تالستوی را تکفیر کردند همراهی داشت، از آن‌رو که این قصه ماجرای خود او با کلیسا بود، بسیار تحت‌تأثیر آن قرار گرفت و بدان دل بست و هر بار که با انتقاد و انکاری مواجه می‌گشت، این قصه را مکرر می‌کرد. با این قصه می‌گریست و بدان مفتخر بود که به او همچون شبان این قصه بنگرند و بدان امید بسته بود که صرف‌نظر از گفتارش، قلب او همچون قلب شبان قصه مولانا در نظر آید و مقبول بیفتد.

۸. نتیجه‌گیری

این تحقیق اثبات کرد که مثنوی مولانا هرگز در دسترس تالستوی قرار نگرفته بود و تالستوی با هیچ‌یک از آثار مولانا مواجهه مستقیم نداشت؛ بلکه مأخذ تالستوی در نقل قصه موسی و شبان مولانا کتاب مجموعه مسکوی پابدانوتسف بوده است. همچنین در کل آثار تالستوی که در مجموعه‌ای ۹۱ جلدی فراهم آمده، فقط یک نقل قول از مولانا جلال‌الدین وجود دارد که منبع آن نه آثار مولانا بلکه مجلاتی بوده است که با هدف نشر فرهنگ و ادب مشرق‌زمین، گزیده‌هایی از این آثار را منتشر می‌کرده‌اند. اما قصه موسی و شبان مولانا نقد حال تالستوی بود. او که به سبب نحوه مواجهه‌اش با سیاست‌ها و مواضع کلیسا به طور رسمی از سوی اجلاس آن تکفیر شد، خویشتن را چون شبان داستان مولانا معرفی کرد؛ در آثار مهم خویش این داستان را روایت کرد، در جواب منکرانش آن را مکرر کرد و حکمتی را که این داستان با خود دارد نشر داد. قصه «شیر برای خدا» یا «موسی و شبان» در ادبیات روسی که آن را متعلق به ادبیات شفاهی عبری دانسته‌اند، از شبیه‌ترین قصه‌ها به قصه موسی و شبان مولاناست که تاکنون ذکری از آن در اقوال محققانی که نظایری برای آن جسته بودند به میان نیامده بود.

پی‌نوشت‌ها

1. Иван Ильич Соловьёв (Ivan Ilyich Solovyov)
2. "Royal Asiatic society", «Fundgruben des Orients (Les Mines de l'orient)", "Journal asiatique", "World's Advance Thought", ...
3. Константин Петрович Победоносцев (Konstantin Petrovich Pobedonostsev)
4. Душан Петрович Маковицкий (Dushan Petrovich Makovitsky).
5. Александр Борисович Гольденвейзер (Alexander Borisovich Goldenweiser)
6. Joseph von Hammer-Purgstall

منابع

۱. جعفری، محمدتقی (۱۳۵۰)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، تهران: حیدری.
۲. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶)، «موسی(ع) و شبان: نگاهی ساختاری به داستان موسی(ع) و شبان

۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، *نردبان شکسته: شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی*، چ ۲، تهران: سخن.
۴. زمانی، کریم (۱۳۷۸)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، چ ۶، تهران: اطلاعات.
۵. ساجدی، طهمورث (۱۳۸۶)، «شرح حال و آثار ژوزف فون هامرپورگشتال»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۳۳، ۱۴۹-۱۵۷.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۹۳)، *قمارعاشقانه*، چ ۱۶، تهران: صراط.
۷. طهماسبی، علی (۱۳۸۶)، «حکایت آن چوپان و درد بودن: گذری بر داستان موسی و شبان از مثنوی مولوی»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۷ (پیاپی ۱۲۱)، ۱۱۷-۱۲۴.
۸. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۶)، *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۳، تهران: سخن.
۹. فروزان فر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۱)، *احادیث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب احادیث مثنوی و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی)*، ترجمه کامل و تنظیم مجدد: حسین داوودی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
10. Власов, В.А.; «Политик и ученый константин петрович победоносцев»; *Известия ПГПУ им.В. Г. Белинского*, 2009, № 11 (15), 92-95.
11. Гладких, Л. Г.; Маковицкий, Душан Петрович, В *энциклопедии Л.Н. Толстой*; 274 -275. Москва: Просвещение, 2009.
12. Гольденвейзер, Олександр Борисович; *Вблизи Толстого*; Ленинград: ГИХЛ(государственное издательство художественной литературы), 1959.
13. Зайденшнур Э. Е.; «Яснополянские записки»: Их место среди других дневников о Толстом; Обзор основного содержания; Предыстория публикации; Маковицкий, *У Толстого*; АН СССР. Ин-т мировой лит. Им. А. М. Горького. Москва: Наука. Кн. 1, 50—78. (Лит. Наследство; Т. 90), 1979.
14. Казыро. Л. А.; *Азбука(Новая азбука и русские книги для чтения)*, В *энциклопедии Л.Н. Толстой*; 12-19. Москва: Просвещение, 2009.
15. Курова, Ольга Николаевна; «Йозеф Фон Хаммер-Пургшталь как историк-османист (По материалам фондов библиотеки российской академии наук)», *Известия уральского федерального университета*; 2018, серия 2: гуманитарные науки, Номер: 1 (172), 142-149.
16. Маковицкий, Душан Петрович; *Яснополянские записки*; Москва:

издание: «Литературное наследство» выпускается издательством «Наука». Том 90 в четырех книгах, Книга 3, 1908-1909 (январь-июнь), 1979.

17. Петров, Георгий Иванович; *Отлучение Льва Толстого от церкви*; Москва: Знание, 1978.

18. Победоносцев, Константин Петрович; *Московский сборник*; Москва: Синодальная тип., 1901.

19. Победоносцев, Константин Петрович; *Государство и Церковь*; Сост., предисл., коммент. О. А. Суржик. Отв. Ред. О. А. Платонов. Москва: Институт русской цивилизации, Том I, 2011.

20. Сурожский, Антоний; *Учитесь молиться*; Москва: Зачатьевский монастырь, 1999.

21. Толстой, Лев Николаевич; *Круг чтения*; Москва: Эксмо, 2013.

22. Толстой, Лев Николаевич; *Путь жизни*; Москва: Эксмо, Серия: Золотой фонд эзотерики, 2008.

23. Толстой, Лев Николаевич; *Новая азбука и Русские книги для чтения*; Москва: государственное издательство художественной литературы, Серия: Л.Н. Толстой, Полное собрание сочинений в 90 томах, Том 21, 1957.

24. Толстой, Лев Николаевич; *На каждый день*; Москва: государственное издательство художественной литературы, Серия: Л.Н. Толстой, Полное собрание сочинений в 90 томах, Том 43, 1929.

25. Толстой, Лев Николаевич; *Дневники и записные книжки 1907-1908гг.*; Москва: государственное издательство художественной литературы, Серия: Л.Н. Толстой, Полное собрание сочинений в 90 томах, Том 56, 1937.

26. Толстой, Лев Николаевич; *Письма 1908г.*; Москва: государственное издательство художественной литературы, Серия: Л.Н. Толстой, Полное собрание сочинений в 90 томах, Том 78, 1956.

27. Толстой, Лев Николаевич; *Указатели к Полному собранию сочинений Л. Н. Толстого*; Москва: государственное издательство художественной литературы, Серия: Л.Н. Толстой, Полное собрание сочинений в 90 томах. Том 91, 1964.

28. Шестакова, Е. Г.; Чтение. иностранные языки. В *энциклопедии Л.Н. Толстой*; (с.с.412-414). Москва: Просвещение, 2009.

29. Hammer-Purgstall, Joseph von; *Geschichte der schönen redkünste Persiens, mit einer blüthenlese aus zweyhundert persischen dichtern*; Wien: Heubner und Volke, 1818.

30. <https://www.rsl.ru>:Российская государственная библиотека.